

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

همایون باختربانی  
۲۳ جنوری ۲۰۱۶

## ترافیک راهنما



در تقاطع سالنگ وات و چهارراهی صدارت منتظر تکسی ایستاده بودم و در عین زمان منظره بیر و بار مردم و موتر ها را نیز تماشا می کردم که ناگهان صدای خطرناک و بلندی از لاسپیکر (لود اسپیکر) موتر پولیس که در رو به روی آرشیف ملی ایستاده بود بلند شد. صدائی به بلندی انفجار یک بم. خیلی ترسیدم اول خواستم از منطقه فرار کنم، فکر کردم که انتحاری شده. یک اندازه که حواسم دوباره به جای آمد متوجه شدم که صدای مایکرافون بود. بی حد بلند و گوش خراش. پولیس راهنما در مایکرافون حرف می زد و بالای مردم اتکه و پتکه کرده موتر ها و عابران را تنظیم می نمود. صدا، صدای قومندان پولیس که در موتر شیشه سیاه نشسته و موتر حاملش در کنار جاده مخالف جریان ترافیک پارک شده بود - پارک بیجای این موتر پولیس، خود باعث بیر و بار شده بود. او بی نهایت عصبانی، متعرض و خشن و بد زبان بود، وظیفه داشت تا ترافیک را راهنمایی کند و بدون وقفه بالای موتر ها، بایسکل سواران و دیگر عراده جات داد می زد و یگان فحش و دشنام نیز نثار شان می کرد.

- «... کرولای سیاه! بسیار چشم سفید هستی، تو هیچ آدم نمیشی (نمی شوی)! آگه از موتر پائین شدم یک پارچه (تکت) برت خات دادم (خواهم داد) که یک چشمت خنده و دیگری گریان کند. ده گپ نمی فهمی گفتم حرکت کو (کن)... برو دیگه حوصله ام طاق شد.» کرولای سیاه آهسته آهسته حرکت کرد و از منطقه دور شد.

- «سراچه! سراچه تکسی! اونجه جای استاده شدن و توقف است؟ حرکت کو، نه خوده جگر خون کو، نه مره.» با صدای متعرض تر و بلند تری داد زد.

.. «سراچه به تو میگم! (می گویم)... اگر پائین شدم هر چار تیرت را پنچر می کنم که تا خانه پیاده بری (بروی)؛ بُرو گفتم!» موتر سراچه هم آهسته آهسته شروع به حرکت کرد.

- « خروالا! دم روی موتر را ایلا کن. پیاده رو بری (برای) چی است؟ که تو در مابین سرک ایستاده استی؟ آگه خرت نمی فهمه تو خو میفهمی که سرک بری موتر است. برو گفتم! گفتم برو! بچه... آگه پائین شدم با چوبت ایقه (آنقدر) بزمنت که خر را کسی نزنه. شکلت را گم کن.»
- « تونس! (مینی بوس) تونس بیادر خیر ببینی اینجه توقف... برو بخیر!»
- «بایسکل دوپشته! در مابین سرک! مرگ ترا پیش انداخته؟ آگه پائین شدم از قد خود قیل کرده ده زمین می زمنت که مثل خربوزه گرمک دو پله شوی. دیوانه ما کدی، صدقه همو ریش شوی، مردار خور.»
- بایسکل سوار که آدم قوی با ریش انبوه بود به سرعت تیر فرار کرده و منطقه را ترک گفت.
- وسط غالمغال بود که از دور صدای آلام، شنبیه به موتر اطفائیه به گوش رسید و نزدیک شده می رفت. یک موتر بدرقه پولیس شهری «پایکپ» که از پولیس های مسلح با کلاشینکوف پر بود، نزدیک شد و به تعقیب آن یک موتر مرسدس بنز اس کلاس زره پوش با شیشه های تاریک نزدیک شده و می خواستند از همین مسیر عبور نماید.
- پولیس راهنما دروازه موتر را باز کرد و از موتر پائین شد.
- با تعجب دیدم که یک آدمک پُجُل، سیه چهره لاغر و کوچک اندام است؛ خلاف آنچه من فکر می کردم طاقت یک سیلی را نداشت و با یک مشت سه ملاق (معلق) می خورد؛ چه برسد که آدم را از زمین بلند کرده و دوباره به زمین بکوبد، بونیفورم پولیس آنقدر در جانش کلان بود که آدم فکر می کرد بچه ای لباس پدر خود را پوشیده باشد.
- دوید و به طرف موتر شیشه تاریک بنز که مهمان خارجی را حمل می کرد تیار سی ایستاد و یک سلامی عسکری جانانه برایش تقدیم کرده و همانجا ایستاد تا موتر هائی که مهمان خارجی را بدرقه می کردند به سرعت عبور کردند. می خواست دوباره به موتر راهنمائی خود سوار شود. چیزی راه نرفته بود که به طرف کراچی کیله فروش روان شده به کیله فروش کنار جاده گفت: « بچیم یک درجن کیله بده که از صبح تا حال چیزی نخورده ام. » کیله فروش گفت: «قومندان صاحب کیله هائی برایت بدهم که در عروسی ات نخورده باشی.»
- کیله ها را در یک پاکت کاغذی انداخت و به قومندان داد. قومندان گفت: «چندش بچیم؟»
- « فرق نمی کند قومندان صاحب! صدقه سرت.»
- «نی، بچیم بگیر بیسی ته.» دو عدد نوت چمک شده ده افغانیگی را برایش انداخت، خریطه کیله ها را گرفت و دوباره به موتر سوار شد. لاسپیکر دوباره چالان شد.
- «تینگ والا! بی جای ایساده نشو، برو که راه را بند کدی... کیله فروش به تو میگم، پوست کیله را در روی سرک نینداز که کدام نفر...»